

# این یک جنازه عشق است

مجموعه شعر

حمید رضا اکبری (شروه)

## زندگی از من در می رود

ساعتم چقدر عقربه می چرخاند

این جمعیت از ساعتم بیرون می زنند!؟

به نقطه ی صفر می رسم

گیجیم می زند / می خورم به گیجی

زندگی از من در می رود

خدا دستم را نمی گیرد

مرگ عشق است

خلسه ام شبیه دیگر تو

که در لذت گم شدن است

مسیح زنده شو!

تپه ای مرا ببرید!

گوسفند های موسی آب می خواهند.

این زن می خواهد مرا طلاق بدهد

یا حضرت جرجیس!

ساعت را بگو تند بگردد

باید لای این جمعیت گم شد

خدا رفیق روز تنگ نیست!

آوازهای زنگاری

حرف های الکی / بیراهه را ببند!

به قتل رساندمش / خودم بودم

شب دادم و روز نیامد / به درک که درک!

مرگ باید می ساختم

تا از سرم دست برداشته شود

شراب بیاور به سلامتی مرگ!

این راز رسیدن است؟

آنان که ایستاده می دوند

مردانه می میرند

که هنوز از ساعت آدم بیرون می زند ....

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - اهواز - مهر

## حالا خمپاره ای نیست

خار دیدم / خار شدم

شاید نه من تصور م این شد

ناخنت را سفت بر پوستم نشاندی

از جنوبی ترین سمت تنت عبور م دادی

شرجی خوردم / پاریس می خواستم!

جنگ را یادم انداختی

واژه واژه می مرد / می مردیم

در موسیقی جنگ!

حالا خمپاره ای نیست

تن به تن جنگم باتوست

صلح کی می آید!؟

تا من در تو جا نمانم

و مدام از فشار حرفها سراسیمه نشوم

بیا صلح را به چسبیم!

تا چیزی از من لای لبهایت نماند.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - مهرماه - اهواز

## این عشق جنازه

پاگرد چندمین حکایت عشقی

که مرده ی این کلمات می شویم

انتهای باد را می دوی

از خواب بیرون می رویم

تا تنهایی بیداری سیب

شکل همین شعر چندمی!

و این برف پلاسیده ی جاری

من مردم را نمی شناسی

تا میاتنان می سوزد ستاره و حرف!

دنبالش نگرد

در برهنگی چندمش مانده ایم

جنازه ی این عشق حرفی تازه ندارد.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - مرداد اهواز

## تاریخ بی آغوش

آویزان آن خانه

مثل پنکه های پر صدا

ترانه دلم بی نت نان

دهانی ست که باز می شود زخم می بارد

این هم که بلند نمی شود از طعم گرسنه گی اش

گونه ی کودکان رود خانه می شود

سایه اش تفسیر ی تازه بر ارواح آب

آسمان هم تنگش آمده

وزن همین نامی ست که می چرخد

بدوش می کشد خودش را!

نمی دانم چه اصرار به نوشتن داریم

تمام هم که می شویم

نبودنم می نویسد از دوباره ی خالیم

تاریخ بی آغوش دوره می گردد

حتی در گذشته .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- اردیبهشت

## شاید ..... غافلگیری

با نگاه دوخته ات به پیراهنم

غافلگیری ام شکل می گیرد

این آخرین باری ست از لابلای نگاهت رد می شوم

تا نسیم دستش را می کشد بر پوستم

حرفی نمی زنم

غافلگیری ام فکر می کند

شاید به تو می رسم

نگاه دوخته ات را که برداری

من دکمه هایم را بسته ام.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱-مرداد

## شکل آخرین کس

طناب شکل آخرین کسی ست

که نفسی می کشاندش به دار ..

هجای این می شود

جیبی که خالی دوره می گردد .

امروز !

عکسهای دیروزی ست

تصویری لاغر

له له آب نبوده ی جاری .

شاید زمین در من سقوط کند

سالها عقب بر گشته ام

شکل کسی که از یادم می رود .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۰ - اهواز - مرداد



## مثل همان لبی ست که گزیدم

خیابان را نوشتم

نقطه اش تا پنجره ای باز نشد

خدا پیدا شد و نقطه نداشت

خط مستقیم شد م تا.....

این ماشین ها کرشمه ی منند

اسب می خواهم با نقطه

تا از بلندی این خیابان بگذریم

دست می دهم با تو

این مسیر / مثل همان لبی ست که گزیدم .

حمید رضا اکبری شروه -۱۳۹۱- مرداد

## آسمان همیشه با ابر هایش پاره پاره نیست

کوچه را دور می زنی

کودکی ات دیر قد کشیده است

به خودم می رسند این فکر ها!

آسمان همیشه با ابر هایش پاره پاره نیست

کوچه هم گاهی فکرش به خیابان می ریزد

متن را بردار / مستقیم

اینجا وطن می شود که رسیدی

میل شدید ماندن کنار همین کوچه اند

عکس های امروزی!

چیزی سقوط نمی کند

این ساعت شماطه دار همیشه به وقت نمی زند

دیر نمی رسی مانا

کوچه خودش را به تو نزدیک می کند

تا از دهانت بیداری می نوشد .....

حمیدرضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - شهرپور - اهواز

## تهمت آدم بودنم

نور دور روزگار می چرخد

و عصبانیت گرد من!

غریب خودم می شوم

شایعه نذر این روز است

این تن ، تن می فروشد

ناگزیر و تنها

همین هستم که اجبار شده ام

تف شده بر این زمین

که سیبش را نخورده

تهمت آدم بودنم!

حمید رضا اکبری شروه-۱۳۹۱-اهواز شهریور

## کوچه معطل است

تاریکم از دو نیمه

نیمه ی تاریکم برای دستی که مرا می نوازد

به کوچه آمده ای

مقابل همه به عشقبازی!

ساعتها خواب می مانند

هنوز نیامده ام تا بیایی

نیمه دیگرم را در دست بگیری

وصلم کنی به چیزی که نمی دانم

آتش می گیرم

و کوچه معطل است .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- اردی بهشت

## هندسه ی شکسته ای شده ایم

کسی بیاید مرا حمل کند

که آرزو ها دنبالم می دونند

مرور هم نمی شوم

دست های مادرم را گم کرده ام

زنانه گی را از همه گرفته اند

بگذار باد نفهمد

هندسه ی شکسته ای شده ایم.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- تیر - اهواز

## آفتاب گریه شد

کتابخانه گیسوی تو می شود

عشق امانت

خیانت خواندم

دستم که پیچید لای تقاطع اش / رسیدم به فلسفه!

آفتاب گریه شد

درختی ورق نخورد

خودم با تمام نوشته های مرگ / فصلی شدیم

تعریف کردی :

ماه لب بوم همین مو / برخاستن نمی داند

کتابخانه ی من / رگانش روشن

تا دیروز و همیشه / حتی در وقت اضافه!

کلاغ قصه گویش روی دود سیمی سیگار

دلش خوش می شود

تا در دهانی بی آغاز بمیرد ...

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اهواز - اردیبهشت

## باید بازی را دوباره چرخاند

دستم دراز

می گیری می کشی تا سمتی!

معلوم همین حالا

چقدر قشنگی ات تعریف دارد

ماه پابوست می شود

توفان که هیچ / گردباد هم کمر خم می کند

نرفتن در رفتن تخم گذاشته

دستم هنوز دستت را لمس میخواهد

معلومی همین حالا شکل خودت می گیرد.

چیزی از تخم بیرون میزند

هنوز همان که خودت دوست داری

باید بازی را دوباره چرخاند

من به انتها نرسیده ام

دست هایت که بوی نرفتن می دهند.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - خرداد

## پوستی تازه برایم بیاور

روی پوستم

این کرم از درونم بیرون زده است

تماشا که نمیکنی؟

خودت باشی شکل همین

گندمگون بی رنگ!

صاحب شده ای

نگاه دزدیده ای روی باران نیامده

حالا اشیاء همین جاده اند روی پوستت

بی حجم حرف نمی زنم

می تپی درون سینه ام

با من باش!

این کرم از درونم بیرون سریده است

آفتاب را از رد من بگیر

تا راسته ی این دریا که غروبی نمی کند

چقدر بالا می زنی

آسمان به زمین رسیده را - دستت می رسد فقط .

پلک بی انداز

پوستی تازه برایم بیاور

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - تیر - اهواز



## چهار شعر کوتاه

۱

آویزان به باد های جهان  
کودکی پسرانه ای ست  
که پستان مادرش رامی گزد .

۲

از من چه تعریفی داری  
عشق را  
از سوراخ شنبه های نیامده  
پرت می کنم  
سمتی که خودم نیستم .

۳

خوانده می شوم از چشمهایت  
بیا تا از دستهایت برای در یا بخوانم  
تو که رود خانه را هم ندیده ای !

۴

صدایم را نمی شنوی از برج عقرب  
ودستت به ظهر نمی رسد  
رنگ شده از پر آبهای دور  
عبور می کنی

و صدایی می ماند که نمی رسد .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اهواز - شهریور

## شعر ریخت همین خون شد

راهم به همین ختم می شود

دستی دراز کن!

هی دورُ سر می خورم

پای لنگم / لنگ لنگ برش می دارم

خوابم نمی برد / هزینہ ی هذیانمی

قُرصت را به من ندادی!

رختخوابم را عوضی آمدم.

هیچ شباهتی به هم نداری

فقط به دنده ی چپیی که خالی می شوم.

فرزندی نا مشروع

که جنگ ندیده / چگونه عراق به ایران زد!

ذبح شده

و شعر ریخت / همین خون!

بال بال می زنم

شکل اتاقم شبیهه است.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - مرداد - اهواز

## شکل فریب

فریب، همین من است / تو فکر می کنی

دستت را می گیرم

تا تکه های شکسته ات را برداری برای فردا

شاید لحظه ای تما شا شوی

در این شکسته های روی خاک !

چسب های دوقلو هم به کمکت می آیند

شکل فریب می گیری / من !

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - خرداد ماه - اهواز

## گناهی که من می کشم

نوشتم مکرر

تا مهربانی بخشیدم به تو!

سنگ آب می شد زیر دستت

بیوسم!

می خواهم همین باشی

خواب را بسپاریم به باد

در آغوش بگیرمت

بخش می شوی در اندامم

نفس گناهی که من می کشم

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- اهواز - شهر یور

## یادم تو را فراموش

۱

حوا تو می شوی

و سیبی که گاز نمی زنیم .

۲

چاهی دم نداده !

دستی نیست استکانی دوره بگردد

یادم تو را فراموش .

۳

به بدرقه

بیدار ماندیم

با آمدنت / من نبودم

و لباسهایی که در چمدان خواب می دیدن !

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - باغملک ابوالعباس

## سمت سنگ های سی و سه روزه

گندم از شکل می افتد

با این یهود!

پیراهنی بیوش / تا زود تر از من نمی میری

باید برگردیم

سمت سنگ های سی و سه روزه!

که دیگر برای گریه هایشان چیزی نمی نویسند

ماه را هم تاریخ به خانه می برند

و سایه ای که نمی شناسمش

گیسوانشان را به آتش می کشد.

با صلح همین می شوم

که در سرزمینم گناهی نکرده ام

تا زنی را می بینم

نمی میرد!

زیر یک ستاره می خوابد

با قناری خاموش دهانش

کنار رنجی از آب و علف!

که یک حرف بیشتر از مرگ ندارد ...

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - مرداد - بوشهر

## بی وطن اما نمی چرخم

قلاده ی عشق می کشد / می کشاندم

زمین نمی دانم چیست / نخوردم

تاریخ یادم رفت / حکایتی داریم

گذشته که خودمان شدیم / برگ برگ سوختیم روی تاریخ

انسان دار مکافات است / دستی بلند که می کنی

گلوه انگشتت را می بوسد / با بند هایش به گردش می رود این کابوس

هوا هم قرمز در چند نفس مانده

بی وطن اما نمی چرخم / عشق این قلاده می کشاندم!

تا رنگ دیگری نمی گیریم

سبز ، قرمز و سفید

پرچم کفن شده است / این گربه از خیابان آرام رد می شود

تا رنگ دیگرمان منتظر می مانیم / کنار قفس

که پرند ه اش تازه دهانی از خواب ، برگشته دارد ...

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱-اهاوا ز



## دکتر تکرار من می شود

بیماری روانی ام می کند / اتفاقی!

در چشمی چپ افتاده ام

مادرم نان خریده به من نمی دهد

پدرم پالایشگاه را برای خودش می خواهد

وکسی حرف می زند زندگی همین می شود

از سر بومش پایین را نگاه می کنی

لیلا به باد چشمک می زند

آشنای گرده ام شلاق شلاق

باشم نباشی باشید نباشم

مثل همین بازی کلامات / بیماری ات روانی ست

بدنم افتاده روی دندانم / می جوم

صدایم خفه!

بیماری درمان است

دکتر تکرار من می شود.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- اهواز

## باید بازی را دوباره چرخاند

دستم دراز

می گیری می کشی تا سمتی!

معلوم همین حالا

چقدر قشنگی ات تعریف دارد

ماه پابوست می شود

توفان که هیچ / گردباد هم کمر خم می کند

نرفتن در رفتن تخم گذاشته

دستم هنوز دستت را لمس میخواهد

معلومی همین حالا شکل خودت می گیرد .

چیزی از تخم بیرون میزند

هنوز همان که خودت دوست داری

باید بازی را دوباره چرخاند

من به انتها نرسیده ام

دست هایت که بوی نرفتن می دهند .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - خرداد

## دوباره نی انبان

سریر صبح

نوی نی انبان خودم بودم یا خودت!؟

زدیم

کوچه رقصید!

پاسبان ختم به خیرمان نکرد

گم شدیم

مثل موجی که باز می گردد به دریا

ختممان را گرفتند

دوباره آمدیم

دوباره نی انبان

تادوباره تن هایی که تکان می خورند

بی پاسبان .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بوشهر - مرداد

از مرگ که دورم

۱

فراموش نمی کنم

چشمانت که هوس می کند

بخار از لبانم بلند می شود

هوس که می کنم .

۲

نگاهت آشناست

این هوا آشناتر

چرخ که می خوری

اندامت را گم می کنم

دور تو دایره ای می کشم

از مرگ که دورم می کند ....

۳

تعلقی به شما ندارم

این صدا از خیا بان آمد

در گفت

دیوار گفت

پنجره اما بسته بود

صدا دستی شد دور کمرم

دستی روی دستم ماند

نفهمیده خودم را با آب غسل می دادم ..

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بهار - اهواز

تا مهربانی دیگری

۱

خیره به شانه توست

جنگل که می سوزد از بی تابی!

من تقویم ابر را ورق می زنم

تا مهربانی دیگری / که نمی آید.

۲

تکه هایم برای تو

شریکم می شوی!؟

برایم کمی قهوه و

فنجانی نشکسته بیاور

۳

نیستم تا ببینی ام

سیاه نمی زند این دست!

زیر بالشم

ماه ناتمامی خواب دارم.

و حالا همه می خندند

برای نبودنم...!

۴

یادم را پر می کنند

همین سکسکه ها

که می روند و می آیند

از انحنای جاده دهانم!

من زنگ خورده ام

با ترانه هایم .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - مهرماه

برای همیشه گم نمی شوم

۱

چشم بگذاری

من برای همیشه گم نمی شوم .

۲

دلتنگم

یادت کوپیده به پنجره خاطره ام

دستهایم حالا جایی لای گذشته می ماند !

۳

جراتم جا مانده

بالای دار تنهای ات !

۴

به من که می رسی

درد عشقت / انار را از دهانم می اندازد !

۵

دنیا همین کال می شود

نرسیده به من

می گندد!

۶

پرنده از دستت لیز خورد

صدایی نکرد



فاصله فقط هنوز

بین من و همین دستهای آزادی ست!

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بهار

پیراهن کوچکی بنام روزگار پاره نکرده ام

۱

جامانده دستم روی شانه ات

خیلی لیلابی!

برگشتم تا بگویم .

۲

هنوز نفهمیدم

هیچ وقت نمی فهمی!

هرکه عاشق شد

پای لرزش نمی نشیند .

۳

همین هم بمانم

گل کوچکی!

یادت مرا روشن می کند

کنار قبر نداشته ات!

۴

تمام راه های نرفته!

از دامن می چکد

این رسمی نا آشناست

قدم زدن در خیابانهای کافوری

تا تلف شدن در حس حرفهای عاشقانه .

۵

رسیدم به خودم

تا اشک نوشیدم !

حرفهایم یکی نشد

من پیراهن کوچکی بنام روزگار

پاره نکرده ام .

حمید رضا اکبری شروه -۱۳۹۱-آبان

در بهار ۹۲ اهواز

۱

بی پروا

در آرزوی این عشقم

بهار مرا می نوازد

با تبصره های نیامده اش

قانون را دوباره می نویسد

این خدای ندیده

که دیده می شود .

۲

دیگر حرفی ندارم

روی این حرفها زمین خورده ام

بلند نکنیدم !

دستی به شانه ام نمی رسد

بوی نقره ای دهانی گرفته ام بی لب!

که صبح را در لیوانی نمی تواند بنوشد .

واژگون شده ام

حسی به چشمانی خاموش می کشاندم

مادرانگی ام از پیرانم پریده

به هر طرف که پرت می شوم

سایه ام .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - فروردین - اهواز

## در این رودخانه خونی جهان

رستمی خنجر به پهلوی سپهریم فرو می برد

جغرافیای وطنم می درد

من مردی را شناختم

کنار این رودخانه خونی جهان!

سر به هوا.

که هرشب زنی را می کشد

فرقی ندارد سودابه شاهنامه باشد

یا زنی در ونزوئلا یا عراق افغان!

حرف هایم که تمام بشود

نوبت خودم می رسد

حالا برایش فرقی نمی کند

من مردم یا زن!

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - اسفند

چند کوچک برای یک نفر

۱

بوسه ، همین بهانه ایست

من مسیح شوم

و تو جلجتا !

۲

رازی ندارم

من رقاصه ام

و تو مرتاض !

۳

به خانه می آوری خیابان را

کو تختی تا رویش نفس بکشیم !

۴

این آخرین نامه ام نیست

خودم را پست کرده ام

به تو !

حمید رضا اکبری شروه-۱۳۹۱-مهرگان

## چهار شعر کوتاه

۱

آویزان به باد های جهان

کودکی پسرانه ای ست

که پستان مادرش رامی گزد .

۲

از من چه تعریفی داری

عشق را

از سوراخ شنبه های نیامده

پرت می کنم

سمتی که خودم نیستم .

۳

خوانده می شوم از چشمهایت

بیا تا از دستهایت برای در یا بخوانم

تو که رود خانه را هم ندیده ای !

۴

صدایم را نمی شنوی از برج عقرب

ودستت به ظهر نمی رسد

رنگ شده از پر آبهای دور

عبور می کنی



و صدایی می ماند که نمی رسد .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اهواز - شهریور

## چند بار دیگر بر زخم‌های نماز بگذارم

از تصویر جهانی ات

سهمم چه می تواند / چقدر باشد

خودم را به تو معرفی کردم

دستهای حنا بسته ام

پایان فراموشی توست

چند بار دیگر بر زخم‌های نماز بگذارم

مصیبتی شده ای

بی شکل مانده / می مانی

در این دستمال درد

که به زیر عطسه سیاهت گرفته ای

نامت را نانوشتی غلط می خوانند

بر ویرانه ات ایستاده ام

خنده هایت را مومیایی کرده اند

نمی دانستم

که مرگی زودتر

بر ناتمامی رویا هایت

همیشه سایه است .

بوشهر !

همیشه چند قرن عقب مانده ای !

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بوشهر تیر

## جیب هایی از خالی پر

چشمهایم که بسته شد

جنگ انگلستان وحشی اش را بر تنم کشید

جمهوری همین شد

که روی آتش دنیا قل زد!

یعنی همه چیز همین.

کودکان خیابانی متولد شدند

دختران باکره زن

و خوابها یمان نیز خالی گذشت.

تنها جیب هایمان از خالی پر شد!

افتادن را یاد گرفتیم

جنگ آمد و همه آموختند

بالبهایش بخوانند

روی بالش خونی اش بخوابند

و کاری به همسایه بغلی نداشته باشیم

که چقدر مرده است.

تا کفشهایش را به ارث ببریم

برای رفتنی دوباره

با این زخم هایی که هیچ وقت خوب نمی شوند

و این ذهن که دوست دارد

جنگ را بی آوار بنویسد.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بهار - اهواز

## زیر همین پنجره های عشقبازی

تمام روز م سوراخ

دلم سوراخ

جمجمه ام و.....

می سوزاندم که جنگ فراموشم نمی شود .

بچه های کوچه احمد آباد

بچه های کوچه جفره

بچه های کوچه ایران.....

موج برم داشته

تا این روزهای نخ نما را می بافم

در آغوش زندگی

زیر همین پنجره های عشقبازی .

حمید رضا اکبری شروه -۱۳۹۱-دی-تهواز

## زلف این آه کوتاه

بالا از این جا تا کجا؟!

هی حاشیه می نویسی

خانه ویران نیست

آبادی ما انجیر می شود

چرا نمی نویسی ام / سیاهی به کلاغ بر گردد

همه به پارس عشق داریم

از سرفه افتاده‌اند این سطرها

بالا از این جا؟ حالا تا همه جا

مسیح پیدا می شود

از حجم این حاشیه عبوری می شویم

شانه طلبیده / زلف این آه کوتاه!

حمید رضا اکبری شروه - بهار ۱۳۹۱ - ابوالعباس باغملک

## رفت دو باره تا رفت

رفت بعد از رفتن

این بار دوباره رفت

دوباره رفتن را آغاز کرد

سر خورد روی خودش

به دوباره گی سرید روی خودم

حالا پیوندم

به خودکشی ام

و چند باره دو باره رفت .

که چشمم شکسته بود .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ اسفند

## دوزخمه نواخته

۱

عکس آمدنت

وارونه نشان می دهد

چیزی باش / باید باشی!

سمتی که ابتدا دارد .

۲

آغاز

همین ادامه است

دنیا را بیدار نگه دار!

این دهان بوی هوا می خواهد .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - بوشهر - مرداد

## قاره که جریانی از کارون ندارد

معادله در چند وجه ماندیم

این پستان بزرگ مکیدن دارد / راس معادله تو هستی!

پیراهنت راکه در آوری

حرف می زنم شبیه همین آخرین نفری که پرید

حرف زد / حرف زدیم و نمرد ... نمردم ...

چقدر راحت می شود در زنانگی خلاصه شد

لب های ور چیده من گاز گرفته شده اند

فحش نمی شوم در چند وجه این معادله

راه حل؟!

سر نمی گذارم بر شانه ات تا غروب نکرده ای

می خواهم بدوشم!

این معادله سوراخش تنگ شده است

دهانی نمانده

سنگ قبرم همین است / می شود

قاره ای که جریانی از کارون ندارد.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱-اهواز



سه عاشورایی

۱

سم می کوبد ذوالجناح

نور ورچیده از زمین

کسی بر بالش خون

می خواند سقای بی مشک

شکل می گیرد آزادی جهان!

۲

تشنه!

بر شانه تکیه زده

کودکانی پر بلا

هنوز نیامده پدر

سمتشان کج می شود تا علقمه .

۳

تصویر عاشورا

مسیح هم می بینی / سر زده آمده

کار از کار گذشته

آب خود ش را برداشته / با صدایش

پشت به عاشورا می رود ...

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۰ - بهمن - اهواز

## کبوتر از سرم می پرد

از خوبیت همین خوب

می جوی مهر بانی را

تا می گذاری دهانم!

در تعارف خودم به خودت

خاطره نمی شوی

که شرچی زنانه منی!

تا گیج می خورم

کبوتر از سرم می پرد

شاید به دور دوباره ای

اتفاقی نمی افتد

بالا بیا / تنم خیس دعا ست

چند ساعت سجاده ات بشوم / شده ام!

عاشق برفم می کنی

در یکشنبه های تن نازی ات / به ناز تن!

تن تن تن

خلاصه ی من / تو شده ام.

در همین نقطه که شروع نشده

سطر سطر به همان جایی که دوست نداری نزدیکم.

همین را گفتم / نگفته باشم.

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۲ - مرداد - بوشهر.

## قصه ای تازه از راه رسیده است

ارواح هفت رنگ

همین بهار و کوچ مال کنون

پوسته شعرم را وا می کند

با مردان ایل!

یا قوت سرخ هم لحظه ی رفتن به روز می ریزد ....

اینبار که باز می گردید

هر کدام سبزینه ای با صدای مسعود

بر پیراهن جنوب منجوق می زنیم

بلوط در زنبیل ها

و من از متن بیرون می روم .

قصه ای تازه از راه رسیده است

بال در می آوریم

با دو سوی موازی .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اسفند - اهواز

## گذشته که خودمان شدیم

قلاده ی عشق می کشد / می کشاندم

زمین نمی دانم چیست / نخوردم

تاریخ یادم رفت / حکایتی داریم

گذشته که خودمان شدیم / برگ برگ سوختیم روی خراشش

انسان دار مکافت است

دستی بلند که می کنی

گلوله انگشتت را می بوسد / با بند هایش به گردش می رود این دست

هوا هم قرمز در چند نفس مانده است

بی وطن اما نمی چرخم / عشق این قلاده می کشاندمان !

تا رنگ دیگری نمی گیریم

همان سبز ، قرمز و سفید

پرچم کفن شده است

این گریه از خیابان آرام رد می شود

تا رنگ دیگرمان منتظر می مانیم / کنار این قفس !

که پرند ه اش تازه دهانی از خواب ، برگشته دارد .....

حمید رضا اکبری - بهار - ۱۳۹۱ - اهواز

## نعلش شاعر بی جمهوریت

از سرم می گذرد

خمیازه ی زنانه گی...

و تنهایی زیر اندازم

سرمی خوردم رویش تا یک تنهایی دیگر!

می پرد از سرم خواب نیز

اهمیتی نمیدهدی!

تفاوتی ندارد

روی صدایت راه می افتم

من مرده ام

تا فردا کسی گریه نمی کند

این نعلش شاعر بیست بی جمهوریت .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱-اسفند

## من تازه از آغوشت برون آمده ام

من گمم

فیلم را برگردان

دوباره مرا پخش کنند

رویا ندارم

حسش نیست

می زنم به خلی / زده ام

گرسنه گی مرا به این جا کشانده

رود خانه اش خوب بود

فیلم را برگردان

دارد می گیرد ....

دوباره مرا پخش کنید

دارد می افتد / افتاده

یادم خودم را فراموش!

چه باید می کردی / می کردم؟

نکردم رسیدم می خواستم بروم

فیلم را که برگردی

من تازه از آغوشت برون آمده ام .

حمید رضا اکبری (شروه) - ۱۳۹۲-بوشهر -تیر ماه

## معنا را زن خورده است

شتاب رفتن

رفتنی که زود گم شد

زمستانم سر رسید

و شاخه ها شکستند

برگشتم به تنهایی

تا به این شعر رسیدیم رویایمان نبود

معنا را زن خورده است

از خواب به بیرون پرت

عکس خیابان می شویم

پیاده رو گریزان است

عشق هم نمی وزد تا باد شود

این جوانی ام زن نمی خواهد

چه دنیای کوچکی ست

که فنجان قهوه اش همیشه به دستم می رسد

خالی!

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۰ - اهواز

## مثل همان لبی ست که گزیدم

خیابان را نوشتم

نقطه اش تا پنجره ای باز نشد

خدا پیدا شد و نقطه نداشت

خط مستقیم شد م تا.....

این ماشین ها کرشمه ی منند

اسب می خواهم با نقطه

تا از بلندی این خیابان بگذریم

دست می دهم با تو

این مسیر / مثل همان لبی ست که گزیدم .

حمید رضا اکبری شروه -۱۳۹۱- مرداد



## مال کنون

فتح می کنم

همین انار مکیده .

شعر م می شود / چکیده بر سقف دهانم!

من رویش می ریزم تاشبم ماه نمی خواهد

این برنو مال کنون ا هم فاتح است

حالا چراغ روشن کنید

که راه دراز کوتاه می زند

در این جاده ی پر خون تنگستان .

شاعر فتح را فاتح است ؟

سوالی که بر شانه ی جاده به دنبالم تکرار می شود .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱- دی اهواز

۱- کوچ عشایر در زبان بختیاری مال کنون می گویند.

## یله تنم مثل یک اسب لخت

دکمه های پیراهنم باز شد

دست و پا که زدی

من مرد شب شدم

و تخت قطاردر حرکتی پر قوس

تا آغوش دورم حلقه زد

زبان زدم به تهش

فیلم شدیم !

و شعر همین شد که ریخت روی ملافه سفید

نقطه چین حالا همین ادامه شعرم است

رو به آسمان بخواب

یله تنم مثل یک اسب لخت

ترانه نجابتی شده است

تا زندگی ام از سواره تنت نیافتد .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اسفند

## یادم تو را فراموش

۱

حوا تو می شوی

و سیبی که گاز نمی زنیم .

۲

چاهی دم نداده !

دستی نیست استکانی دوره بگردد

یادم تو را فراموش .

۳

به بدرقه

بیدار ماندیم

با آمدنت / من نبودم

و لباسهایی که در چمدان خواب می دیدن !

حمید رضا اکبری شروه -۱۳۹۱- باغملک ابوالعباس

## همانجا غروب را هم تکه کردی

از زنانگی ات دور شدی

کارد دست گرفتی

و چیزی تو را نرقصاند

خون کردی !

جرعه جرعه فهمیدی

از حوصله دوری .

تا شهر در ایستگاه آخرش

فاتحه ای برایت خوانده شد .

درست همانجا غروب را هم تکه کردی

و خونش به آسمان رفت .

حمید رضا اکبری شروه - ۱۳۹۱ - اسفند